

ظرفیت‌ها و امکانات علم سیاست در کاستن از انگیزه‌های کین‌توزانه خشونت‌ورزی*

نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15601986.1400.28.1.4.3

زهرا مطیعی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۱

چکیده

خشونت در منطقه خاورمیانه، هرگز مفهوم ناآشنایی نبوده و نیست. آنچه خشونت را به پدیده‌ای مهم و نیازمند بررسی تبدیل کرده است، گستردگی و پیچیدگی توأمان آن است. خشونت‌های امروزیین آنچنان چندلایه‌اند که برای درک آن‌ها، کشف و فهم انگیزه‌های درونی و ریشه‌های روانی به مراتب بااهمیت‌تر از کاوش در محرک‌های بیرونی و آنی است. بر همین اساس در پژوهش پیش‌رو مفهوم کین‌توزی (به تعبیر ماکس شلری آن) را به‌عنوان منبع فعال و شدت‌بخش خشونت در نظر گرفته‌ایم. نگارنده در این پژوهش با کاربست روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع و اسناد کتابخانه‌ای در جستجوی پاسخی به این پرسش هستند که دیسپلین سیاست با چه سازوکاری می‌تواند از رهگذر کاهش کین‌توزی، موجب برچیدن سرچشمه‌های خشونت‌ورزی در جوامع شود؟ فرضیه ما این است که علم سیاست بواسطه استعدادهایی چون گستره شمول بالا و برخورداری از پشتوانه حمایتی قانونی - حقوقی قادر است از طریق مواجهه با امور جاری به منزله امر سیاسی، تاسیس رویه‌های الزام‌آور و مسئولانه و توسل به تدبیر و تصمیم‌سازی متأملانه خارج از محدودیت‌های نظام فکری ایدئولوژیکی، انتزاعی و فرازمانی از خیل عظیم خشونت‌ورزی‌های کین‌نهاد حال و آینده بکاهد. یافته‌های این پژوهش که حاصل تدقیق در ظرفیت‌های بحران‌گاه دانش سیاسی و تجربه کشورهای است که از این الگوی تقلیل خشونت از رهگذر مهار کین‌توزی، بهره گرفته‌اند، فرض اولیه را تایید کرده است.

کلید واژگان: خشونت، کین‌توزی، علم سیاست، رویه‌پردازی، نهادسازی.

* این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد زهرا مطیعی با عنوان «ظرفیت‌ها و امکانات مفهومی / اجرایی علم سیاست برای فهم و حل معادله کین‌توزی / خشونت» است که در دانشگاه خوارزمی، با راهنمایی دکتر قدیر نصری نگارش و در بهمن ماه ۱۳۹۹ دفاع شد.

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی از دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران، (نویسنده مسئول). zmotiee@alumni.ut.ac.ir

مقدمه

خشونت^۱ شکل معمول کنش در جامعه‌ای است که برقراری ارتباط سالم در آن ناممکن شده است. خشونت عبارتست از اعمال فشار و جراحت بر فیزیک (بدن)، هویت و آزادی عمل یک فرد، گروه، قشر، ملت و نیز پیروان آیین و دینی خاص.

ساده‌لوحانه است اگر خشونت‌های آشکاری همچون حملات تروریستی، ترور، بمب‌گذاری‌های انتحاری و... را عملی تهی از نماد و نشانه و تفکر توجیه‌گر بدانیم. به نظر می‌رسد با تمرکز بر کنه آنچه رخ می‌دهد می‌توان میزان غیرقابل تحملی از ناکامی، سرخوردگی و ناتوانی را در مرتکبان این خشونت‌ها مشاهده کرد. چنین ناتوانی منجر به شکل‌گیری احساس دائمی نفرت در برخی افراد و گروه‌ها می‌شود که ماکس شلر^۲ از آن تحت عنوان مفهوم «کین تیزی»^۳ نام می‌برد. کین‌تیزی ممکن است در کل یک فرهنگ و سرتا پای نظام سیاسی و اجتماعی رخنه کند. انتقاد یکسره از خشونت و محکوم ساختن آن به عنوان امری «بد» نوعی عمل ایدئولوژیک تمام‌عیار است و ماحصل آن غفلت از ریشه‌های بنیادین خشونت من جمله «کین تیزی» است.

از سوی دیگر به نظر می‌رسد وجه تمایز علم سیاست از علوم مشابهی چون جامعه‌شناسی و تاریخ سیاسی این است که اولاً علم سیاست حسگرهای دقیقی دارد و نسبت به تغییرات، حساسیت شدیدی از خود نشان می‌دهند؛ ثانیاً علم سیاست بویژه در گرایش فلسفه و اندیشه سیاسی واجد وجه هنجاری است؛ یعنی از توصیف چگونگی‌ها فراتر می‌رود و به تجویز و توصیه می‌پردازد؛ لذا رویکرد علم سیاست به هر بحرانی، نه درجا زدن و پسینی بودن بلکه عرضه گمانه‌هایی درباب راهکارهاست. بر همین اساس شایسته است در شرایطی که رونمایی از انواع خشونت‌های منکوب‌کننده آشکار و پنهان در سراسر جهان به امری روزمره و عادی بدل گشته، از تکلیف و مسئولیت علم سیاست در مواجهه با این معضل سخن به میان آوریم

1- Violence.

2- Max Scheler.

3- Resentment.

و حل و فصل این بحران‌ها را از کانال علم سیاست دنبال کنیم. بر علم سیاست واجب است که به کارویژه دیرین خود بازگردد و از سلاح تدبیر سیاسی برای تدارک زندگی خوب بهره ببرد.

بر همین اساس مقاله حاضر، در پی آن است که ضمن مروری بر ابعاد نظری مفاهیم خشونت، کین‌توزی و سرشت هنجاری دانش سیاسی، با بهره‌گیری از تجارب کشورهای گوناگون در مواجهه با بحران‌های عصر خویش، از امکانات و قابلیت‌های علم سیاست مدرن در تحدید مناسبات کین‌زا و تبعاً تقلیل خشونت پرده بردارد. در همین راستا پرسش اصلی این پژوهش عبارتست از اینکه دیسپلین سیاست با چه سازوکاری می‌تواند از رهگذر کاهش کین‌توزی، موجب برچیدن سرچشمه‌های خشونت‌ورزی در جوامع شود؟ تحلیل و تفسیر چيستی و انواع خشونت و پیوند آن با ریشه‌های کین‌توزانه جهت کشف و بهره‌برداری از ظرفیت‌ها و امکانات علم سیاست در حوزه خشونت‌کاهی، مهم‌ترین هدف این پژوهش است. فرض ما بر این است که خشونت‌های چندلایه و فزاینده در رفتار شهروندان معلول یک مفهوم چندبعدی و پیچیده با عنوان «کین‌توزی» می‌باشد و متناسب‌ترین راه برای ترمیم کین‌توزی و تبعاً تقلیل خشونت عبارتست از توجه به ظرفیت علم سیاست در تاسیس رویه‌های الزام‌آور و مسئولانه.

چهارچوب مفهومی

به نظر می‌رسد ارائه تعریفی کامل و جامع از خشونت بسیار دشوار باشد. یک جست‌وجوی ساده در خصوص تبارشناسی مفهوم خشونت، پژوهشگران را با حجم گسترده و طیف وسیعی از اطلاعات مواجه می‌کند که طبقه‌بندی آن‌ها اندکی پیچیده است. امروزه مراجع، انگیزه‌ها و مقاصد خشونت‌ورزی بطور فزاینده‌ای رو به افزایش است و غوری در آرای اندیشمندان و فلاسفه از گذشته تا به امروز نیز موید همین امر است. ظاهراً اولین پرسش‌ها از انگیزه‌ها و مراجع خشونت‌ورزی آغاز شده است و با گذر زمان به مقاصد متنوعی که محتمل است آماج خشونت‌ورزی قرار گیرند تغییر

ماهیت داده است. ماکیاولی^۱ از خشونت‌ی سخن می‌گوید که مستتر در ذات سیری‌ناپذیر بشر است و دستمایه ارضای میل سلطه‌ورزی اوست (ماکیاولی، ۱۳۹۲: ۱۴۵-۱۴۱). ماکس وبر^۲ و هانا آرنت^۳ درگیر مباحثه‌ای بر سر تفاوت مابین قدرت و خشونت و وضعیت دولت بعنوان یک نهاد صاحب قدرت در مشروعیت بهره‌گیری انحصاری از ابزار تحمیل خشونت هستند. (وبر، ۱۳۹۱: ۱۰۱-۹۲؛ آرنت، ۱۳۵۹: ۷۳-۶۷) ژان پل سارتر^۴ در زیر چتر رویکردی مارکسیستی، خشونت انسان‌ها نسبت به یکدیگر را واکنش ایشان به دوگانه نیاز/کمبود قلمداد می‌کند (سارتر، ۱۳۹۴: ۱۱۸-۱۱۲). به نظر می‌رسد در میان فلاسفه قرن بیستم، توماس هابز^۵ از معدود افرادی است که در کنار پرداختن به انگیزه‌ها و مراجع خشونت‌ورزی، تلویحاً از مقاصد جز صور فیزیکی افراد و گروه‌ها بعنوان آماج خشونت‌ورزی سخن گفته است. هابز در ادامه سنت ماکیاولیستی، آدمیان را دارای ماهیتی شرور می‌پندارد که بهانه جنگ و ستیز دائم میان ایشان را فراهم آورده؛ اما به هنگام ارائه راهکاری که مانع جنگ همگان علیه یکدیگر باشد، با خلق و معرفی لویاتان، از قدرتی رونمایی می‌کند که اقتدارش نه در جنگ و خونریزی بلکه در سلب برابری اراده همگان است (هابز، ۱۳۸۰: ۱۹۸-۱۹۰). به این ترتیب احتمالاً هابز اولین کسی است که با سخن گفتن از محدود ساختن اراده و اختیار افراد - به بهانه ممانعت از تداوم خشونت‌های عریانی چون خشونت فیزیکی و کلامی - از نوع جدیدی از خشونت که اراده، میل، باور و شخصیت افراد را مراد می‌کند، سخن می‌گوید.

زنجیره حوادث خشونت‌بار قرن بیست و یکم که با حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر آغاز شد، نظریه پردازان فلسفه سیاسی را به واری ابعاد و پیامدهای فریگی مضمون خشونت سوق داد. آن قسم خشونت‌ی که امروزه تصاویر انفجار در کابل و سوریه نماد آن است، صرفاً قله عریان کوهی عظیم‌الجثه از انواع خشونت‌های غیر فیزیکی است که به انحای گوناگون در سراسر جهان به وقوع می‌پیوندد.

- 1- Niccolò Machiavelli.
- 2- Max Weber.
- 3- Hannah Arendt.
- 4- Jean-Paul Sartre.
- 5- Thomas Hobbes.

فوکویاما^۱ معتقد است که ماهیت هویت مدرن، چندگانگی و تغییرپذیری آن است؛ شرایط در عصر مدرنیته به گونه‌ای سامان یافته است که افراد واجد هویت‌های چندگانه هستند. هویت‌هایی که همزمان متأثر از نژاد، جنسیت، حرفه، تحصیلات، تعلقات و ملیت آن‌هاست (فوکویاما، ۱۳۹۸: ۲۹-۱۹) غیریت‌سازی، نپذیرفتن اصول معرفتی و جهان‌بینی هویت‌های غیر، تلاش برای گنجاندن حقیقتی منحصر به فرد در یک گفتمان خاص و حذف و طرد گفتمان‌های دیگر، نمایانگر پدیده موخر خشونت معرفتی/گفتمانی است که هویت‌چندگانه افراد و گروه‌ها را آماج حملات خود قرار داده است. محتمل است که این پدیده نوظهور به نوعی در ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مدرن گنجانده شود و ضمن آمیختن با نوعی موجه‌انگاری قانونی و عرفی، چهره‌ای فریبنده به خود بگیرد. این قسم بسیار پیشرفته از خشونت‌ورزی را «خشونت ساختاری»^۲ می‌نامند که اولین بار گالتونگ^۳ آن را پیش کشید و میشل فوکو^۴ در به تصویر کشیدن چهره سوم قدرت آن را به شکوفایی رساند. خشونت ساختاری، بلوغ‌یافته‌ترین نوع خشونت است که ابژه‌هایش را نه با تهدید و کیفر بلکه با اغوا و طراحی ترجیحات، همسو می‌سازد؛ یعنی برای کنترل و مهار طرف مغلوب، حجم انبوهی از معانی تولید می‌شود و طرف غالب اطمینان می‌یابد که بر ترجیحات طرف مغلوب تسلط دارد و نیازی به زور و اجبار فیزیکی و سانسور آشکار ندارد. وجه مشترک انواع خشونت‌های چندلایه امروزی، وجود نوعی هدفمندی و کارکرد در بطن آن‌هاست. به این معنا که هر خشونتی لزوماً عمل ارتجاعی و انحطاطی نیست، بلکه گاهی تنها رویکرد عقلانی برای کسب هدف با کمترین هزینه و محتمل‌ترین نتیجه است. یورگن هابرماس^۵ در اشاره به همین نوع خشونت، معتقد است نوعی تروریسم وجود دارد که دارای ویژگی‌های آنارشستی ناشی از ناتوانی است و علیه دشمنی بکار می‌رود که در هیچ مفهوم واقع‌گرایانه‌ای نمی‌توان بر آن غلبه

- 1- Francis Fukuyama.
- 2- Structural Violence.
- 3- Galtung.
- 4- Michel Foucault.
- 5- Jürgen Habermas.

یافت (هابرماس، ۱۳۸۸: ۲۹). بعنوان مثال خشونت مبهوت‌کننده داعش از همین منطبق پیروی می‌کند. این خشم نوعی صنعت برای ایجاد ارزش افزوده است که در آن استفاده از خشونت و ترور به عنوان نوعی معامله برای دستیابی به اهداف سیاسی مدنظر قرار می‌گیرد و خشونت را نوعی روش برقراری ارتباط موثر و کارکردی با جهان غیرخودی معرفی می‌کند (Martin Jones, 2014: 162؛ نصری، ۱۳۹۵) به نظر می‌رسد با تمرکز بر کنه آنچه رخ می‌دهد می‌توان میزان غیرقابل‌تحمیلی از ناکامی، سرخوردگی و ناتوانی را در مرتکبان این خشونت‌ها مشاهده کرد. ملغمه‌ای از این احساسات، منجر به شکل‌گیری احساس دائمی نفرت از دیگری برتر در برخی افراد و گروه‌ها می‌شود که از آن تحت عنوان مفهوم «کین توزی» یاد می‌شود. در پژوهش حاضر، مفهوم کین توزی از منظر فردریش نیچه^۱ و ماکس شلر بررسی شده است.

نیچه شرح و بسط مفهوم کین توزی را با تفسیر مفهوم اخلاق سروران^۲ و اخلاق بندگان^۳ عجین کرده است. در پارادایم نیچه، کین توزی ماحصل حس دائمی نفرت بردگان از اربابان خویش است. اربابانی که توانمندی و اقتدار خود را از رهگذر لیاقت و شرافت باطنی خویش کسب نکرده‌اند؛ برعکس چون صاحب قدرت و نیرو هستند خود را مبداء خیر و خوبی و دیگران را سرچشمه شر و نالایقی قلمداد نموده‌اند. با این وجود فرومایگان بعلت ناتوانی در بروز یک واکنش درخور، هرگز نخواهند توانست نفرت خویش نسبت به اربابان را ابراز کنند. در این شرایط است که سوژه کین توز (برده) ضمن حفظ حسرتی همیشگی نسبت به منزلت عینی دیگری توانمند (ارباب)، به جهان انتزاعیات پناه برده و با خلق یک سلسله‌مراتب ارزشی ذهنی نوظهور، خصیصه‌های باطنی خویش را به معیار جدید ارجمندی مبدل می‌کند. از نگاه نیچه، انسان کین توز صرفاً از راه زیستن در چنین جهان خیالی نجات می‌یابد و معنایی به خود می‌گیرد تا از این رهگذر اندوه مستمر خود را به فراموشی بسپارد (نیچه، ۱۳۷۷: ۲۰۵).

1- Friedrich Nietzsche.

2- Herren Moral.

3- Sklaven Moral.

در پارادایم شلر هر احساس کین‌توزی که از ناتوانی فرد یا گروه دچار کین‌توزی برمی‌خیزد با احساس پنهان بی‌ارزش‌شماری خود در قیاس با دیگران همراه می‌شود. احساس کین‌توزی به واسطه ایجاد نوعی دسترسی‌ناپذیری به ارزش‌های مثبت در فرد کین‌توز، تجربه و برداشت‌های درونی فرد از خویش و دیگران را دچار نابسامانی می‌کند که نتیجه آن انحراف دائمی از سامان ارزش‌ها و بازتعریف مجدد آن‌هاست (شلر، ۱۳۸۸: ۱۴) در کین‌توزی راستین هیچ نوع ارضای میل و واکنش خشونت‌آمیز رخ نمی‌دهد و همواره میل به واکنش و نه خود واکنش تداوم می‌یابد، بی‌آنکه هیچ پایان و آرامی داشته باشد. ناتوانی و بی‌قدرتی نمی‌گذارد زهر کین‌توزی به واکنش تبدیل شود. این قسم ناتوانی از کسب ارزش‌های مثبت، سوژه کین‌توز را ناچار به انکار اعتبار این ارزش‌ها می‌کند. در حضور انواع احساس کین‌توزی، ناتوانی سرزنش نمی‌شود بلکه تقدیس می‌شود. بعبارتی آن انرژی نهفته اما ناتوان از بروز، به مسیر بازتعریف ارزش‌ها و فریب ارزشی هدایت می‌شود. در تجربه کین‌توزی، سوژه کین‌توز بی‌تاب و بی‌قرار چیزهایی است که ندارد و چون توانی برای کسب آن‌ها در خود نمی‌بیند، ماهیت خیر نهفته در این ارزش‌ها را منکر شده و بوسیله نوعی «فریب ارزشی» تلاش می‌کند تحقیر و توهینی که به شخصیت و هویتش شده تلافی کند، بدون اینکه واکنشش آنقدر تحریک‌آمیز باید که دیگری توانمند را به میدان مبارزه بکشانند.

سوژه کین‌توز در بستری می‌زید که احساس پرقوتی از دشمنی و نفرت هر روز در وی تشدید می‌گردد و او بنابر شرایط خاصی که دارد مجبور به سرکوب احساسات است؛ لذا خطا نیست اگر کین‌توزی را پاسخ دفاعی درونی شخص کین‌توز نسبت به اقدامات عمدی دیگران بدانیم. کین‌توزی واکنشی به تجربیات ناخوشایندی چون بی‌عدالتی، تحمیل رنج و بی‌احترامی به ارزش‌های سوژه کین‌توز است (Maclachlan: 2010, 425-431). ضعف فرد یا گروه کین‌توز در به ثمر نشاندن انتقام‌جویی خود، ایشان را به اتخاذ آن نوع رویکردی سوق می‌دهد که توان و قدرت پرداختن به آن را داشته باشند و آن چیزی نیست جز تخریب ارزش‌هایی که دیگری توانمند

از آن برخوردار است. سوژه کین‌توز قلباً تشنه رسیدن به جایگاه دیگری مقتدر و آراسته شدن به ارزش‌های اوست؛ اما به خوبی آگاه است که توانایی دسترسی یافتن به آن‌ها را ندارد و بر همین اساس است که این ویژگی‌ها را بی‌ارزش می‌انگارد. تداوم رشک‌ورزیدن پنهانی نسبت به منزلت دیگران و سرکوب طولانی‌مدت چنین امیال و خواسته‌هایی در وجود افراد، ماحصلی جز سرخوردگی عمیق‌یافته بدنبال ندارد. آنچه پس از سرکوب احساسات و تمایلات آدمی رخ می‌دهد، باقی ماندن انرژی آن احساسات در ساحت ناخودآگاه است. انرژی که منبعث از تجارب زیسته سوژه کین‌توز و ابزار نفرت‌ورزی خشن وی در حال و آینده است.

مفروض نوشتار پیش‌رو این است که دانش سیاسی بعنوان دانشی واجد وجوه هنجاری، از استعدادهایی برخوردار است که می‌تواند زخم شمشیر خصومت‌های عمیق قرن بیست‌ویکم را التیام بخشد. «در حکمت سیاسی دیرین کارویژه سیاست، دستیابی به اهداف، آرمان‌ها و عمل برای گذار از وضع موجود به وضع مطلوب بوده است که در آن بهروزی و بهزیستی و سعادت آدمیان تامین شود» (بشیریه، ۱۳۹۶: ۲۲). بنابراین همواره باید به خاطر سپرد که علم سیاست باید به ساحت «تجویز و اصلاح» متعهد بماند. لذا ابزار سیاسی اندیشیدن در علم سیاست (در مقابل صرفاً علمی، تاریخی یا جامعه‌شناسانه اندیشیدن)، مواجهه با معضلات به مثابه «امر سیاسی» و تاسیس رویه‌های الزام‌آور و مسئولانه از کانال علم سیاست است. بطور کلی دانش سیاست در معنای درمانگر و تجویزکننده، دانشی در آمیخته با مفهوم فرصت عمل برای کسب مطلوبیت‌ها است. سیاست دانش انتخاب ابزارهای مناسب برای دستیابی به اهداف موردنظر است و تا وقتی که درنیابیم همواره در حال گزینش میان راه‌حل‌هایی هستیم که همگی ممکن است بالقوه نارسا و عاجز از وصول به مقصود باشند، چندان پیشرفتی در دانش عملی سیاست نخواهیم کرد (بشیریه، ۱۳۹۸: ۶۳).

یافته‌ها

تاروپود دانش سیاست (جز در زمانی که گرفتار دام اثبات‌گرایی شد) توأم با دانش آسیب‌شناسی

بافته شده است. در رویکرد آسیب‌شناسانه، سیاست عبارتست از گفت‌وگو در باب «آنچه هست» بعنوان ابزار و مقدمه‌ای برای گفت‌وگو از «آنچه باید باشد» (بشیریه، ۱۳۹۸: ۱۶). سیاست عرصه خلق و ابداع و ابتکار جهت زدودن ناسازگاری‌ها و ناهماهنگی‌ها از دل جامعه است.

در تاریخ اندیشه سیاسی غرب، افلاطون نخستین فیلسوفی است که از چشم‌اندازی آسیب‌شناسانه به سیاست می‌نگرد (افلاطون، ۱۳۷۹: ۲۶۷-۲۶۳) طرز فکر ارسطو نیز درباره نقش و کارکرد سیاست و دانش سیاسی با وجود برخی ناهمسانی‌ها، با طرز فکر افلاطون یکسان بوده است. از دیدگاه او نیز کارویژه سیاست تامین شرایط بهزیستی برای آدمیان است و دانش سیاسی می‌بایست معطوف به شناخت آن شرایط باشد. ارسطو در رساله سیاست خود بر آن است که اساسی‌ترین غایت سیاست و دولت، فعلیت بخشیدن به توانایی‌های عقلانی است تا با کاربرد آن، امکان بهزیستی فراهم آید. تعریف معروف ارسطو از دولت نیز تحت تاثیر همین اندیشه است: «دولت اجتماع ساده‌ای نیست که تنها برای جلوگیری از بزهکاری و یا برای تسهیل دادوستد پایه‌گذاری شده باشد، بلکه اجتماعی از خانوارها و قبیله‌هاست که برای بهزیستی و به منظور برپاسازی حیاتی کامل و مکفی گردهم آمده‌اند» (ارسطو، ۱۳۵۸: ۴۰-۱۸).

بخش عمده‌ای از فلاسفه متاخر نیز بر همین سنت وفادار مانده‌اند. یورگن هابرماس و الکساندر مک‌این‌تایر از جمله این فلاسفه هستند. هابرماس معقول کردن جامعه و رشد توافق و تفاهم عقلانی را در سه حوزه جامعه مدنی، گستره عمومی سیاسی و عرصه نهادینه شده قانون‌گذاری، یگانه طریق تحقق بهزیستی جوامع مدرن می‌داند (هابرماس، ۱۳۹۲: ۲۹۰-۱۷۹). از نظر مک‌این‌تایر^۱ نیز سیاست باید نقشه راه به سوی سعادت جمعی را بدست بدهد. مک‌این‌تایر بر آن است تا بر اساس حکمت سیاسی دیرین و بویژه اندیشه ارسطو درباره فضیلت و زندگی مطلوب، نوع دیگری از نظام اجتماعی را بنیان نهد که بر جماعت و سیاست جمعی استوار باشد و در آن غایت سیاست یعنی سعادت و فضیلت اخلاقی امکان تحقق یابد (مک‌این‌تایر، ۱۳۹۳: ۱۰۲-۱۱۰).

سیر تحولات در ارائه تفاسیر گوناگون از دانش سیاسی و ارتباط آن با حرفه سیاستگری، در شرق هم تا حدود زیادی مشابه باخترزمین بوده است؛ با این تفاوت که تعریف سعادت و بهزیستی دستخوش دگرگونی گردیده و تعبیر دینی یافته است. نمونه این اندیشه را در آرای فارابی و ابن سینا می‌توان جست (بشیریه، ۱۳۹۶: ۱۱۷-۹۴).

دانش سیاست دانشی در آمیخته با مفهوم فرصت عمل برای کسب مطلوبیت‌هاست و در قیدوبند ضرورت‌ها حبس نمی‌شود. نامداران شریف عرصه سیاسی الزاماً به اعتبار ایستادگی روی اولین تفکراتشان نامدار نشده‌اند. حرف‌های تازه، خط‌مشی‌های خلاقانه، چرخش مسیر و دگرگون کردن میدان است که آنان را به قهرمانان ستودنی تبدیل کرده است. زمانیکه «پارادایم»^۱ موجود نتواند پاسخگوی دغدغه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... در نظم حاکم باشد بطلان آن ضرورت می‌یابد و اهمیت «گذار (شیفت) پارادایم»^۲ آشکار می‌گردد. نخستین بار توماس کوهن^۳ از مفهوم پارادایم برای توصیف پیشرفت‌ها و چرخش‌ها در علوم دقیقه استفاده کرد. پارادایم عبارتست از مجموعه کاملی از باورها، ارزش‌ها، تکنیک‌ها، فنون، مفروضات و پیش‌فرض‌هایی که میان اعضای اجتماع مورد اجماع است. هر پارادایمی بر اساس اقتضائات موجود، در یک برهه زمانی خاص، الگو و راه‌حلی برای اجتماع فراهم می‌آورد و زمانی که نتواند پاسخگوی مباحث و شبهات مطرح درباره اصول بنیادین باشد، در فرایندی با عنوان «شیفت پارادایمی» جابه‌جا می‌شود (کوهن، ۱۳۸۹: ۱۵۴-۱۴۷). اگرچه نیت کوهن از طرح این مفهوم، تبیین فراگردهای تحول کلان در دنیای علم دقیقه بوده است، با این حال نظریه پارادایمی کوهن از توان بالایی جهت تفسیر روندهای سیاسی-اجتماعی معاصر برخوردار است.

در حوزه سیاست، پارادایم شیفت یا افق‌گشایی سیاسی به معنای جابه‌جایی در اولویت‌بندی اهداف نظام سیاسی است. بعبارتی افق‌گشایی سیاسی به معنای تغییر در نوع نگاه و در نتیجه

1- Paradigm.

2- Paradigm Shift.

3- Thomas Samuel Kuhn.

تغییر در اولویت‌ها و اهداف حکومت در مواجهه با مسائل جاری است. در شرایطی که پارادایم موجود ناکارآمد جلوه کند، لازم است تغییرات اساسی در سطح انگاره‌ها و پارادایم‌های کلان و استراتژیک رخ دهد. شیفت پارادایمی مجموعه‌ای از تغییرات سریع، گسترده و باورپذیر در جهت‌گیری‌های کلان و الگوهای رفتاری حکومت است؛ به گونه‌ای که مردم باور کنند حکومت قرار است تغییرات جدی ایجاد کند و فرصت‌هایی بیافریند گذار پارادایمی در دو وجه سلبی و ایجابی می‌تواند به نحو شایسته نمایانگر پتانسیل‌های علم سیاست در کین‌گاهی و تعدیل خشونت باشد.

پتانسیل‌های سلبی

دانش سیاست اگر بخواهد گره‌گشای بحران‌های عمومی باشد، بعضاً پیش از اتخاذ راهبردهای جدید ملزم به متوقف کردن خطاهای راهبردی پیشین است. اصلاح رویه‌های غلط از شناسایی و انحلال قرائت‌ها و آرمان‌های بحران‌آفرین آغاز می‌گردد. با عنایت به این موضوع، در ادامه به بررسی ظرفیت‌های سلبی دانش سیاست در مواجهه عقلانی با بحران‌ها خواهیم پرداخت.

تغییر اولویت‌ها

نظام‌های سیاسی مدرن به شدت نیازمند خلق و بهره‌برداری از فرصت‌ها و مشروعیت‌آفرینی برای خود از این طریق هستند. در همین راستاست که اکنون اهمیت راهبردهای خردمندانه بیش از پیش نمایان گشته است. عقلانیت و خردمندی آمیزه‌ای از پیشگیری سازش و ستیز به صورت همزمان است؛ نظام‌های سیاسی خردمند پیوسته در برابر بحران‌های موجود در نظام‌های ایدئولوژیک و ضعف و کاستی دامنگیر نظام‌های سیاسی همواره سازشگر، مصون هستند. مرور تجربه کره جنوبی در قرن بیستم بر اهمیت عقلانیت بهنگام نظام‌های سیاسی صحنه می‌گذارد. کره جنوبی در اوایل دهه ۱۹۶۰ از نظر شاخص‌هایی چون سطح فقر، رشد اقتصادی و کیفیت زندگی

در سطح بسیار نازلی جای داشت. کره جنوبی در فاصله ۱۹۵۰-۱۹۵۳ در حالی که به تازگی از درگیری با ژاپن فارغ شده بود، درگیر جنگ با کره شمالی بود؛ اما مدت کوتاهی پس از پایان این نزاع، برنامه توسعه مدونی را پیش گرفت که بسیار موفق عمل کرد. بخش اعظمی از موفقیت برنامه اصلاحی کره جنوبی مدیون تدوین هوشیارانه و استراتژیک اهداف اقتصادی این کشور و همراهی سخت کوشانه مردم کره جنوبی بود که تدقیق در آن از تخصص و تمرکز این پژوهش خارج است؛ اما نکاتی در نحوه مواجهه و همکاری حکمرانان این کشور با طرح اقتصادی مذکور وجود دارد که الگوی کره جنوبی را نیازمند تفحص بیشتر می‌کند. کره جنوبی با دولتی متمرکز و مستند اما با ساختاری تولیدی، برنامه توسعه اقتصادی را آغاز کرد. دولت نیازمند سرمایه‌گذاری خارجی بود و سرمایه خارجی نیاز به امنیت و بازدهی مناسب داشت. رویه سرکوب سیاسی پیشین دولت کره جنوبی نمی‌توانست مداومت یابد زیرا حاصلی جز ناامنی جامعه و ایجاد دافعه شدید در میان سرمایه‌گذاران خارجی نداشت. نتیجه این شرایط، تصمیم بهنگام حکمرانان این کشور برای تغییر اولویت‌ها و اهداف استراتژیک و آغاز تعامل اجباری با حوزه عمومی یعنی نهادهای مدنی و احزاب سیاسی این کشور بود که مسیر توسعه اقتصادی را هموار ساخت (امیراحمدی، ۱۳۷۴: ۸۶-۷۲). استراتژی کره جنوبی در گذار از یک نظم اجتماعی دولت‌محور، این کشور را در شرایطی قرار داد که بجای تجربه تلخ و گمراه‌کننده فروپاشی دولت و ظهور یک جامعه مدنی کارشکن در مسیر اصلاحات و شکوفایی اقتصادی، تجربه توفیق در دستیابی به توسعه اقتصادی را توأم با گذار به یک شبه دموکراسی آّبستن دموکراسی از سر بگذراند.

به نظر می‌رسد بخش عمده‌ای از بحران‌های موجود در نظام‌های سیاسی معاصر معلول غفلت از اهمیت و کارآمدی مفهوم تصمیم‌گیری عقلانیت‌محور و بهنگام است. برای مثال مرور تاریخچه روابط جمهوری اسلامی ایران با قدرت‌های بزرگ و همچنین نحوه مواجهه حکمرانان کشورمان با بحران‌های اخیر به خوبی از ضعف کفه خردمندی در تحلیل مسائل و گزینش رویکردها خبر می‌دهد. طبق مستندات تاریخی طی ۱۷۰ سال گذشته انگلستان، روسیه و آمریکا وقت و ۱۲۰

انرژی بسیار زیادی از ایران گرفته‌اند. در دهه‌های اخیر نیز اولویت یافتن استراتژی‌های امنیت ملی بر هر هدف و شاخص دیگر -مانند توسعه اقتصادی یا افزایش کیفیت زندگی در ایران- بر این تنش افزوده است. حال آنکه می‌توان به گونه‌ای محاسبه و برنامه‌ریزی کرد که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از مدار حساسیت قدرت‌های بزرگ و تضادهای خارجی حداکثری خارج شود و فرصتی فراهم آید تا انرژی و توان ایران صرف همکاری‌های سازنده و بی‌هیاهو با قدرت‌های هم‌پایه و هم‌سطح خود گردد. بهره‌برداری خردمندانه از وضعیت و موقعیت خاورمیانه همان رویکردی است که چین هم‌زمان با شیوع ویروس کووید ۱۹ در دسامبر ۲۰۱۹ در پیش گرفت. پکن با هدف بهبود مدیریت جهانی بهداشت عمومی و جلوگیری از گسترش کووید ۱۹ هزینه‌های بسیار زیادی صرف حمایت و کمک مالی به کشورهای منطقه خاورمیانه از جمله عربستان، امارات و ایران کرد تا از طریق «جاده ابریشم سلامتی» دوباره به منطقه خاورمیانه ورود کند. پکن با علم به ارزش‌های اقتصادی منطقه خاورمیانه، لزوم حفظ بازار این منطقه، نیاز به منابع انرژی خاورمیانه و اهمیت حفظ شرکای منطقه‌ای و با رعایت سیاست‌های احتیاطی تلاش کرده است بدون وارد شدن به اختلافات منطقه‌ای، از پتانسیل این منطقه به سود خود بهره ببرد. این موضوعی است که متأسفانه برخی از کشورهای این منطقه نسبت به آن بی‌اهمیت هستند و پتانسیل اقتصادی منطقه بومی خود را قربانی اختلافات و تعصبات ایدئولوژیکی کرده‌اند (موسسه آینده پژوهی جهان اسلام، ۱۳۹۹).

تعدیل و تعطیل مناسبات و سیاست‌های کین‌زا

نابرابری، تبعیض و رویکردهای نامتناسب در مواجهه با گروه‌های اجتماعی، به حس قربانی بودن هریک از اعضای گروه (مذهبی، زبانی، نژادی، قومی و ...) دامن می‌زند. بوجود آمدن چنین رنجشی در کشورهای چندهویتی منجر به ضعف هویت ملی، قوت‌گیری روزافزون هویت‌های جمعی و شعله کشیدن خصم و دشمنی سرکوب‌شده این گروه‌ها می‌گردد؛ حال آنکه وجود

معنای فراگیری از هویت ملی همچنان برای حفظ یک نظم سیاسی مدرن تعیین‌کننده است. کشورهای که از اختلافات شدید میان گروه‌های جمعیتی رنج می‌برند ضعیف‌اند؛ به همین دلیل است که روسیه دوران پوتین از جنبش‌های استقلال‌طلبانه در اروپا کاملاً حمایت می‌کند و جهت افزایش شکاف در سیاست آمریکا دست به مداخله می‌زند. هنگامیکه هویت جمعی گروه‌های اقلیتی به رسمیت شناخته نشود، نظام سیاسی به کارخانه تولید نفرت میان خود با ملت و ملت با یکدیگر مبدل گشته و امکان هرگونه همزیستی مسالمت‌آمیز میان گروه‌های جمعیتی گوناگون را مضمحل می‌سازد. ماحصل این رویکرد، محو و نابودی حس هویت ملی یک ملت است که در پی خود خشونت‌های آشکار و پنهان نسبت به یکدیگر، بی‌اعتمادی، ناهموارسازی مسیر توسعه اقتصادی، گسترش نابرابری‌های اقتصادی و حتی خطر جنگ داخلی و فروپاشی اجتماعی را بدنبال دارد؛ لذا ضرورت دارد دولت‌های مدرن تعمداً به سمت شکل‌دهی شیوه‌هایی از هویت ملی حرکت کنند که حس جامعه باز و دموکراتیک را القا کند. تا انتهای سال ۲۰۱۵ حدود یک میلیون نفر مهاجر که ۹۵٪ آن‌ها مسلمان بودند به آلمان وارد شدند. پیش از ورود آن‌ها به این کشور، پارلمان آلمان دو میلیارد یورو اعتبار به مسائل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حتی پزشکی این جمعیت اختصاص داد تا احساس تبعیض، بیگانگی و عدم تطبیق میان پناهجویان و بومیان بوجود نیاید و زمینه‌ساز منازعات و تنش‌های عمیق نگردد (سریع‌القلم، ۱۳۹۴).

اکنون بخش بزرگی از مردم در سرتاسر جهان احساس می‌کنند از جایگاه شایسته و درخوری که انتظار دارند، محرومند و احترام و حمایتی را که جامعه باید به آن‌ها ببخشد بدست نمی‌آورند. احساس تبعیض خود محرک احساسات دیگری مثل تحقیر، خوارشدگی، خشم و سرخوردگی است. طرد، حذف و اخراج عده‌ای از چرخه تحرک اجتماعی و کریدورهای قدرت، موجب کین‌توزی، انتقام و اقدام انتحاری می‌شود. مادامی که حاکمیت و ساختارهای سیاسی بر یک روایت هویت‌محور و خاص‌گرا بدون ابتدا هر نوع روایت نوع‌دوستانه عام و انسانی از ملت تکیه کنند، جامعه نیز در قالب یک واکنش روانی به قرائت‌های بسیار گسترده از مفهوم آزادی بدون

در نظرگرفتن ضرورت مسئولیت‌پذیری متوسل می‌شود؛ ماحصل این وضعیت خلق سوژه‌های خودخواه سرگشته بی‌افقی است که بستر ساز ظهور مناسبات کین‌زا، نفرت‌آفرین و تهی از روایت صلح‌جو هستند.

بخش دیگری از مناسبات و سیاست‌های کین‌زا مربوط به تعریفی است که حاکمیت از منشاء مشروعیت خود ارائه می‌دهد. دعاوی الهیاتی و فراتاریخی در خصوص قدرت و حکمرانی، قداست‌آفرینی و گسترش بیش از حد دایره امور قدسی (به نحوی که مسائل سیاسی و اجتماعی را در برگیرد) قدرت نقد را از جامعه دریغ کرده و پاسخگویی مسئولیت‌پذیرانه حکمرانان را به چالش می‌کشد. در سایه همین نگرش ناصحیح، نظام سیاسی رویکردی پدرسالارانه نسبت به شهروندان اتخاذ می‌کند، قدرت انتخاب و عمل دموکراتیک را به نام رسالت ایدئولوژیک از مردم غارت می‌کند و به تجربه نارضایتی و عداوت شهروندان نسبت به خود دامن می‌زند. برای نمونه آنچه باعث نارضایتی همیشگی از مسئله نظارت استصوابی در فرایند انتخابات در قانون جمهوری اسلامی ایران است، به همین رویکرد پدرسالارانه - و نه مردم سالارانه - در نظام سیاسی مرتبط می‌باشد. فیصله بخشیدن به این قسم دغدغه‌های خصومت‌آمیز نیازمند درک قدرت بعنوان امری عرفی و نه قدسی است. تنها از این طریق است که مشروط و مقید شدن قدرت به شکل واقعی و نه صرفاً مناسکی ممکن می‌شود و از این رهگذر امکان نقد حکومت و ارتقاء رضایت شهروندان ممکن می‌گردد.

پتانسیل‌های ایجابی

دانش سیاست آن هنگام می‌تواند کارویژه خود را صحیح و بی‌نقص به سرانجام رساند که سیاست‌مداران را از تله «بدتصمیمی»، «دیرتصمیمی» و «بی‌تصمیمی» آگاه ساخته و برحذر دارد؛ لذا بر عالمان دانش سیاسی واجب است با تدقیق در امور، از پتانسیل‌های تاسیسی علم سیاست در جهت بحران‌کاهی پرده بردارند. آنچه در ادامه ارائه می‌گردد تلاشی در جهت استخراج

امکانات تاسیسی علم سیاست برای تقلیل خشونت‌های کین‌پایه معاصر است.

نهادسازی

در یک قرن گذشته عموم فراورده‌های مدرنیته به کشورها وارد شده‌اند؛ اما در کنار طیف وسیع این فراورده‌های وارداتی، فلسفه و مبانی نظری مدرنیته همچنان در پشت مرزهای برخی کشورها متوقف شده‌اند. آزادی رسانه‌ها، حق داشتن اندیشه‌های متفاوت، نظام حزبی، گردش قدرت، بوروکراسی کارآمد، منافع ملی و... بخشی از این مبانی نظری است. مهم‌ترین دستاورد علمی و اجتماعی مدرنیته، سیستم‌سازی است و واحد ورودی سیستم‌ها، نهادها هستند و نه افراد. اگر نهادسازی صورت پذیرد، خود به خود شبکه مراد و مریدی از سیاست کنار گذاشته می‌شود. واریسی شرایط ترکیه از آغاز قرن بیست و یکم تا امروز نمونه درخوری برای فهم اثرات مثبت و دوچندان نهادسازی در حوزه‌های گوناگون است. آغاز نسخه اسلام‌گرایی مدنظر حزب عدالت و توسعه ترکیه در سال ۲۰۰۲ با مولفه‌هایی همراه بود که حداقل برای یک دهه دموکراسی و توسعه اقتصادی در ترکیه را تضمین کرد. من جمله این مولفه‌ها اصلاحات قانون اساسی در پی فراندوم سال ۲۰۰۸ بود که به طیف وسیعی از موضوعات سیاسی، اجتماعی، قضایی، نظامی، مسائل اقلیت‌ها، حقوق شهروندان و... نظم امیدوارکننده‌ای بخشید. ماحصل اصلی این اصلاحات، تقویت نهادهای انتخابی دموکراتیک و همزمان تمرکززدایی قدرت از نهادهای مختلف بویژه نظامیان بوده است. شکل‌گیری نظام حزبی پویا، اصلاحات اقتصادی و عضویت در اتحادیه اروپا سایر مولفه‌هایی است که ترکیه را در اولین دهه از قرن بیست و یکم به آرامش و ثبات نسبی نزدیک کرده است (پیرسلامی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۴۱ - ۱۱۸). ترکیه کنونی تلاش کرده است اصول نوظهور حکومت‌داری خود را نهادینه کند تا از گزند تغییر بواسطه جابجایی رهبران و مدیران خرد در امان باشند. هرچند در این بین معضلاتی چون تهدیدات قومی، خواسته‌های مذهبی علویان، میل ارتش به افزایش نفوذ در حکمرانی و... وجود دارند که ترکیه را همچنان نیازمند تصمیم‌سازی بهنگام و خردمندانه می‌کند.

نظام‌های سیاسی باید از اقتدار سیاسی حکومت برای تاسیس نهادهای دموکراتیک بهره بگیرند؛ برای مثال در شرایط و نوع نظام سیاسی که در کشور ما حاکم است مصداق بارز چنین رویکردی این است که ولی‌فقیه بعنوان راس هرم حکمرانی در ایران، حیطة اختیارات خود را محدود کرده و برخی حوزه‌های تحت‌نظر خود را طبق یک فرایند دموکراتیک به نهادهایی با قالب و هدف مشخص و محدود که متشکل از اعضای منتخب مردم هستند، واگذار کند. به این ترتیب از دل قدرت متمرکز، نهادسازی دموکراتیک جوانه می‌زند و کشور را به ایده‌آل حکمرانی دموکراتیک نزدیک‌تر می‌کند.

رویه‌پردازی

عملکرد سیاسی قابل قبول در دنیای معاصر مستلزم آموختن و پیشه‌کردن مهارت‌های سیاسی دنیای مدرن است. قدرت شنیدن، مهارت گفت‌وگو، قدرت تعامل مثبت، مدارا و رواداری، نقد عقلانی و اخلاقی، جسارت عقب‌نشینی و مهارت عذرخواهی بخشی از این مهارت‌ها است. وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بمب‌گذاری در قطار مادرید در سال ۲۰۰۴، بمب‌گذاری در مترو لندن و شورش‌های حومه پاریس در سال ۲۰۰۵، اعتراضات گسترده و ادواری در ایران در دهه اخیر و... نشان از این دارد که تعداد حکمرانان و مردمانی که مهارت‌های سیاسی مدرن را فراموش کرده‌اند، اندک نیست. در دوران معاصر آن دسته از نظام‌های سیاسی موفق هستند و پشتیبانی مردم را کسب می‌کنند که در پی تأمین رضایت مردم باشند؛ نه اینکه مردم را موظف به تأمین امیال و خواسته‌های حکمرانان خویش کنند. اگر جهت‌گیری‌های حکومت با جهت‌گیری اکثریت مردم هماهنگ شود، تزاخم خشونت‌آفرین و اصطکاک‌برانگیز خواسته‌های دو طرف به طرز چشمگیری کاهش می‌یابد. تحولات موسوم به بهار عربی در دسامبر ۲۰۱۰ و نحوه مواجهه عربستان سعودی با این اعتراضات مثال قابل قبولی از چگونگی برقراری توازن میان خواست حاکمیت و جامعه مدنی است. با آغاز این اعتراضات، عربستان سعودی برخلاف بسیاری از کشورهای حوزه خلیج فارس ناآرامی‌های طولانی

را تجربه نکرد. مسائلی چون مشروعیت پادشاهی عربستان و امیدبخش بودن چشم‌انداز اقتصادی این کشور موجب شد عربستان از تحرکات سیاسی گسترده مصون بماند؛ اما مصونیت عربستان در برابر این بحران عمیق، سبب نشد که حکام عربی روح این اعتراضات را نادیده بگیرند. تمامی تحولات صورت گرفته در کشورهای عربی منطقه، ریاض را به این نتیجه رساند که باید فرصت‌های بهتری برای مشارکت سیاسی و تعریف گسترده‌تری از آزادی‌های فردی عرضه کند. بر همین اساس سلسله اقدامات ترمیمی عربستان از سال ۲۰۱۵ و با قدرت‌گیری محمدبن سلمان آغاز شد. به رسمیت شناختن سکولاریسم در هویت جمعی عربستان به منظور تقویت مشروعیت داخلی، فاصله گرفتن از میراث متعصبانه وهابیت و پیامدهای آن در تاریخ ملی عربستان، شکستن ساختار سنتی حاکم بر عربستان که در آن خانواده سلطنتی هسته اصلی رژیم بودند، ترویج فرهنگ و ورزش و سرگرمی، جمع‌آوری پلیس مذهبی و محدود کردن کنترل اجتماعی بخشی از روایت جدید محمدبن سلمان از عربستان مدرن بود. نگاهی به چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان نشان می‌دهد که این کشور جریان‌ات اعتراضی بهار عربی را بعنوان یک سیگنال هشداردهنده جدی گرفته است و برای متحول ساختن تدریجی رویکردهای خود مصمم است. هدف اعلامی این برنامه ایجاد یک اقتصاد قوی پررونق است که زمینه‌های فرصت برابر را برای همه اقشار فراهم کند و نشان از آن دارد که عربستان درصدد است از طریق اصلاحات داخلی در ساختار حکمرانی، تصویری از کشوری مدرن عرضه کند؛ کشوری که به خواست جامعه خود توجه می‌کند و رضایت عمومی را قربانی تعصبات تاریخی خود نمی‌کند (موسسه آینده پژوهی جهان اسلام، ۱۳۹۸). بدیهی است که تفاهم و توافق بر سر خواسته‌ها و توازن میان هزینه‌ها و بهره‌طرفین امری دشوار است و همین صعب‌العبوری مسیر حکمرانی است که ضرورت کسب مهارت‌ها و دیدگاه‌های نوین را توجیه می‌کند.

عبور از گذشته و تمرکز روی آینده

یک قدم اساسی در حل بحران‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... پیش‌بینی وقوع آن‌هاست؛

امروزه شرایط جهان مدرن به گونه‌ای است که اگر دولت‌ها منابع مالی و انسانی خود را در جهت آینده‌پژوهی و سنجش بروندادهای آتی رویکردهای فعلی مصروف نسازند، حل بحران‌هایی که در آینده از راه می‌رسند، هزینه بسیاری گزافی در پی خواهد داشت. برای مثال در سال ۲۰۱۸ عربستان سعودی از ۹ موسسه معتبر بین‌المللی درخواست کرد وضعیت این کشور در ۲۰ سال آینده را مورد پژوهش قرار دهند و بررسی کنند که برای حفظ و ارتقای کیفیت زندگی و افزایش درآمدهای ملی در این کشور چه راهکارهایی وجود دارد. مرور اخبار عربستان سعودی در سالی که گذشت نشان می‌دهد اقداماتی از این قبیل اثر مثبت و بهنگامی بر افق پیش‌روی سیاستگذاران سعودی نهاده است (سریع القلم، ۱۳۹۷).

آینده‌پژوهی، حکمرانان را در خلق قرارداد اجتماعی توانمند می‌سازد. منظور از قرارداد اجتماعی، یک پارادایم فکری-فلسفی پایدار میان دولت، حاکمیت، گروه‌های مرجع و عامه مردم است که در خصوص اولویت‌های کشور و مفاهیم کلیدی چون حقوق شهروندی، عدالت، حکمرانی خوب و روش‌ها و فرآیندهای تحقق پیشرفت و توسعه تعیین تکلیف می‌کند. به این ترتیب با تغییر حکمرانان و سیاست‌گذاران در هر سطحی، یک جهان‌بینی جدید ظهور نمی‌کند و مسیر حرکت کشور پرهزینه، آشفته و پرپیچ‌وخم نمی‌شود. نظام‌های سیاسی که از درجه مناسبی از هوشیاری برخوردارند، شبکه عقلانیت خود را همواره فعال نگاه داشته و جسارت رویارویی با مشکلات واقعی جامعه و بررسی بازخوردها و بازده‌های سیاست‌های پیشین خود را دارا هستند. در این مورد نیز اشاره به مورد ایران غلط نیست؛ ایران علی‌رغم نقش برجسته‌ای که در میان بازیگران منطقه خاورمیانه دارد، هرگز در پی بهره‌برداری استراتژیک و اقتصادی از این منطقه نبوده است. جمعیت منطقه خاورمیانه در ۳۰ سال آینده ۶۶۰ میلیون نفر تخمین زده شده است. اگر نمای بیرونی ما قدرت نرم باشد، می‌توان در سایه یک رهیافت جدید نسبت به کشورهای عربی منطقه - که سویه اقتصادی آن بر سویه ایدئولوژیکش مقدم باشد- و با گذار از سیاست خارجی تدافعی به سیاست خارجی اقتصادی از این فرصت به سود خود بهره ببریم. اگر حاکمیت

به مسیری که تاکنون پیموده و ثمرات این مسیر بنگرد، خواهد دانست که امروز زمانی نیست که همه مسئله نظام سیاسی، درگیری ایدئولوژیکی با کشورهای جهان باشد و تعصب در ادامه این مسیر خشونت‌آفرین است. به نظر می‌رسد سیاست‌گذاران کشورمان در هر دو حوزه مسائل داخلی و خارجی نیازمند نوعی تجدیدنظر خردمندانه هستند. برگزاری رفراندوم قانون اساسی به منظور اصلاح برخی موارد مورد اختلاف، تجدیدنظر در خصوص جرم‌انگاری مسائل فرهنگی و اجتماعی، اعلام آشتی ملی برای وقایع پس از انتخابات سال ۸۸، پذیرش مرجعیت فلسطینی‌ها در برخورد با اسرائیل و کاهش رسمی دخالت‌های سیاسی و نظامی در منطقه نمونه‌های بسیار کوچکی از راهکارهای پیش‌روی جمهوری اسلامی ایران است تا از رهگذر اقداماتی پیشگیرانه، بحران‌های پرهزینه آینده را از میان بردارد.

تلاش برای تغییر رویکردها، انتخاب جهت‌گیری‌های مطمئن و کارآمد و اخذ تصمیمات جریان‌ساز و بهنگام پیوسته ضروری است و هرگز ناممکن نیست؛ سابقه تحول در نظام آپارتاید آفریقای جنوبی در قرن بیستم این ادعا را تایید می‌کند. نظام آپارتاید در طی ۴۶ سال در آفریقای جنوبی، نابرابری و تبعیض را میان سفیدپوستان از یک سو و سیاه‌پوستان و رنگین‌پوستان از سوی دیگر ایجاد کرد. سرانجام در دو دوره پنج ساله به رهبری دی‌کلرک و نلسون ماندلا در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۹ تحول از نظام آپارتاید به نظام دموکراتیک در این کشور اتفاق افتاد. دی‌کلرک در ژانویه ۱۹۸۹ بعنوان رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی از سوی پارلمان این کشور برگزیده شد و اقدامات اصلاحی خود را آغاز کرد. پذیرش مبارزان سیاه‌پوست تبعیدی از کشور، آغاز بکار مجدد کنگره ملی آفریقا، برگزاری مذاکرات صلح، تصویب قانون اساسی جدید، ایجاد شورای انتقالی و آزادسازی نلسون ماندلا از زندان‌های نظام آپارتایدی مهمترین دستاورد وی در دوره ریاست جمهوری بود. قانون اساسی جدید زمینه برگزاری اولین انتخابات غیرنژادی آفریقای جنوبی را در ۱۹۹۴ مهیا کرد و نلسون ماندلا را به ریاست جمهوری رساند. تقویت روحیه مصالحه‌جویانه در زیست سیاسی و اجتماعی، اصالت و تقدم بخشش بر انتقام در برخورد با مجرمان، امکان مشارکت

و قدرت‌گیری اپوزیسیون دارای رویکرد و رفتار مسالمت‌آمیز، مدارای مذهبی در رویارویی با اقلیت‌های دینی و مذاهب اسلامی دیگر و در نهایت تلاش برای اصلاح ساختارها و رفتارهای نامناسب بخشی از آموزه‌های جدی الگوی آفریقایی جنوبی برای سایر رهبران سیاسی است (محمدعلی پور و دیگران، ۱۳۹۸ : ۱۶۵-۱۹۶).

قاعده‌مندی، اندیشه و دانش بهترین مکانیزم برای پیوند زدن مردم، گروه‌های مرجع و دولت به یکدیگر است. هنگامیکه در سطح نظری دانش، هماهنگی و تفاهم وجود داشته باشد، سطح هماهنگی در عمل نیز به شدت افزایش می‌یابد. قواعد مشترک فکری زمینه‌ساز قواعد مشترک رفتاری می‌شوند و این بنیان قرارداد اجتماعی، تفاهم و در نهایت حکمرانی و زیست مسالمت‌آمیز است.

نتیجه‌گیری

این پژوهش به منظور بررسی امکانات و ظرفیت‌های مفهومی/اجرایی علم سیاست در کاهش خشونت‌ورزی‌های کین‌بنیاد انجام شد. اکنون که در پایان دومین دهه از قرن بیست‌ویکم هستیم، اگر بر فراز سده گذشته بایستیم و بر حوادث جهان نظری بیفکنیم، غالب جریانات و مناسبات بین‌المللی و ملی را تحت تاثیر انگیزه‌های خشونت‌محور خواهیم یافت. امروزه خشونت در خون کشتگان و روان رنجور اسیران خلاصه نمی‌شود؛ بلکه با فربه شدن مفهوم و مضمون خشونت، حیثیت، باور، شخصیت، حریم فکری و فضای روانی نیز به آماج خشونت‌ورزی تبدیل شده است. پاسخ به چرایی تاکید بر مفهوم چندبعدی و پیچیده کین‌توزی در این پژوهش نیز، در این مهم نهفته است. بواقع خشونت‌های فزاینده عصر مدرن حامل معنای ژرفی است و آن نارضایتی از تجارب زیسته در میان برخی افراد و گروه‌ها است. نارضایتی که با بی‌قدرتی و ناتوانی در اعتراض و طرح خواسته‌ها توأم شده است و ناچاراً به معترضان چهره انتقام‌جویی بدخواه اما منزوی داده است. بر همین اساس است که منبع تغذیه بخش عمده‌ای از رفتارهای خشونت‌آمیز انسان‌ها، بنیاد روانی ایشان است.

مفروض نوشتار پیش‌رو این بود که دانش سیاست بعنوان دانشی واجد وجوه هنجاری، از استعدادهایی برخوردار است که می‌تواند زخم شمشیر خصومت‌های عمیق قرن بیست‌ویکم را التیام بخشد. یافته‌های این پژوهش، فرض اولیه را تایید کرده است. سیاست به منزله علمی که از آفت یقین در امان است، پیوسته هویت خود را حول اندیشه‌ورزی و زیست متاملانه همراه با بینش دقیق نسبت به حوادث جهان تعریف کرده و از این طریق از ایمان قطعی به یافته‌ها و پارادایم‌های پیشین خود پرهیز جسته است. همین مهم موجب نوعی پویایی در تفکر سیاسی گشته که امروزه نجات‌بخش دردهای درمان‌نشده زمانه ملت‌هت‌کنونی می‌تواند بود. علم سیاست قادر است ناتوانی یک پارادایم مسلط را شناسایی کند و همچنین از ابزارهایی برخوردار است که امکان گذار از پارادایم نامتناسب پیشین به پارادایم مستعد نوظهور را فراهم می‌کند. در نوشتار حاضر «گذار پارادایمی» بعنوان راهکار کاستن از انگیزه‌های کین‌توزانه که محرک بخش اعظم خشونت‌ورزی‌های معاصر هستند، معرفی شده است. گذار پارادایمی در سایه کاربست دانش و تجربه سیاسی، واجد دو وجه سلبی و ایجابی است که از پتانسیل خشونت‌کاهی مناسبی بهره‌مند هستند. یک تصمیم سیاسی بهنگام و بخردانه به آسانی می‌تواند معضل زمان‌پریشی پارادایم‌های مستقر و بحران‌زایی نگرش‌های مطلق‌انگارانه را معالجه کند و مانع از تولد ایده‌ها و عده‌های نامیمون و گره‌افکنی چون داعش و القاعده شود. بنابراین تا زمانیکه جهان‌بینی‌هایی وجود داشته باشند که حیات اجتماعی و سیاسی افراد را به گونه‌ای سامان بخشند که فرجامی جز میل دگرسازی و نفرت‌پراکنی نسبت به دیگران نداشته باشد، تلاش برای کاستن از خشونت، خود نوعی قدرت‌افزایی بر خصومت پنهان در الگوریتم‌های ضدخشونت است. بعنوان سخن آخر و در مقام نتیجه آزمون فرضیه اصلی، می‌توان از استحکام این گزاره‌های استنتاجی دفاع کرد که اولاً علم سیاست از آن رو که متضمن تصمیمات معطوف به منافع عامه، الزام‌آور، فوری و آشکار است می‌تواند عملی را اعلام، منع، محدود یا نشر نماید. این در حالی است که دیسپلین‌های دیگر (مثلاً روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مهندسی، فیزیک و ...) فاقد این امکان هستند. ثانیاً سیاستمدار

که مرجع تصمیمات بنیادی موثر در اکنون و آینده انسان‌هاست، بنابر طبع سیاست و جبر زمانه، مذاکره‌پذیر و محتاج گفت‌وگو است؛ لذا می‌توان حاکمیت را توانمند ساخت و با توضیح توصیه‌ها، اهل سیاست را از مهلکه و جامعه را از بحران حتمی رهانید. ثالثاً سیاستمداران یا اصحاب قدرت، در بسیاری از مواقع منشاء دشواری‌ها را به درستی شناسایی نمی‌کنند. این عدم درک ریشه در ساخت شخصیتی، بوروکراسی و اضطراب‌های زمانه دارد؛ لذا به محض آگاهی سیاستمدار از منبع یک عارضه، باید منتظر تصمیمات دوران‌ساز بود. رابعاً کین توزی (نفرت از دیگری مقتدر) و ناتوانی از مجازات دیگری دشمن، موجب نشر و بسط خشونت پنهان می‌شود و خشونت پنهان موجب اختلال در نظم، دشواری مفاهمه و مختل شدن امنیت می‌شود.

بالاخره اینکه علم سیاست از رهگذر نهادسازی (مانند تاسیس نهاد انتخابات و دادگستری) و رویه‌پردازی یا تعیین خط مشی‌ها (مانند ساماندهی به حقوق زندانیان، تسهیم فرصت‌های شغلی و به رسمیت شناختن حق اعتراض) می‌تواند تراکم کین توزی در جامعه را تقلیل داده و از این رهگذر محرکه‌ها و منابع صدور و گسترش خشونت را محدود سازد. این الگو (تقلیل خشونت از رهگذر مهار کین توزی) در کشورهایی چون اسکانديناوی، کانادا و بوتان پیاده شده و بازده موثر و موفق داشته است. همانگونه که میلتون فریدمن اظهار داشته به محض آنکه یک بحران روی می‌دهد، امر به لحاظ سیاسی غیرممکن به امر از نظر سیاسی اجتناب‌ناپذیر مبدل می‌شود؛ لذا سیاستگذاری عمومی می‌بایست به جهتی حرکت کند که انتزاعیات سپهر فلسفه و اندیشه سیاسی را به متن جامعه پیوند زند و پیش از آنکه بحرانی تازه جهانیان را مبهوت رعب و وحشت خود کند، با طرح و گزینش پارادایمی نو، مانع پیشروی بیشتر سیاست نفرت گردد.

فهرست منابع

- ۱- ارسطو (۱۳۵۸)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: امیرکبیر.
- ۲- آرنت، هانا (۱۳۵۹)، خشونت و اندیشه‌هایی درباره سیاست و انقلاب، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- ۳- افلاطون (۱۳۷۹)، جمهور، ترجمه فواد روحانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴- بشیریه، حسین (۱۳۹۶)، احیای علوم سیاسی: گفتاری در پیشه سیاست‌گری، تهران: نشر نی.
- ۵- بشیریه، حسین (۱۳۹۸)، از اینجا تا ناکجا: دیباچه‌ای بر آسب‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
- ۶- سارتر، ژان پل (۱۳۹۴)، هستی و نیستی، ترجمه مهستی بحرینی، تهران: نیلوفر.
- ۷- شلر، ماکس (۱۳۸۸)، کین‌توزی، ترجمه صالح نجفی و جواد گنجی، تهران: نشر ثالث.
- ۸- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۸)، هویت: سیاست هویت کنونی و مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن، ترجمه رحمن قهرمانپور، تهران: نشر روزنه.
- ۹- کوهن، تامس (۱۳۸۹)، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- ۱۰- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۹۲)، شهریار، ترجمه محمود محمود، تهران: نگاه.
- ۱۱- مک اینتایر، السدیر (۱۳۹۳)، در پی فضیلت: تحقیقی در نظریه اخلاقی، ترجمه حمید شهریاری و محمدعلی شمالی، تهران: سمت.
- ۱۲- نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۷۷)، تبارشناسی اخلاق (یک جدل‌نامه)، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگاه.
- ۱۳- هابرماس، یورگن و دیگران (۱۳۸۸)، ترور و تفکر، ترجمه امیر هوشنگ افتخاری‌راد و نادر فتوره‌چی، تهران: چشمه.
- ۱۴- هابرماس، یورگن (۱۳۹۲)، نظریه کنش ارتباطی، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز.
- ۱۵- هابز، توماس (۱۳۸۰)، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
- ۱۶- هدایتی شهیدانی، مهدی و رضایور، دانیال (۱۳۹۶)، سازوکار تاثیرگذاری بازیگران غیردولتی خشونت‌گرا بر دشواره دولت‌ملت در کشورهای خاورمیانه، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، پاییز.
- ۱۷- وبر، ماکس (۱۳۹۲)، دین، قدرت، جامعه، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر هرمس.
- ۱۸- ارغوانی پیرسلامی، فریبرز؛ صالحی، سید جواد؛ ایمانی، امیر (۱۳۹۶)، «مولفه‌های ثبات و تهدید در روند دموکراسی ترکیه: ریشه‌یابی الگوی نوسانی دموکراتیک»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست ۵۲ (۲۲).
- ۱۹- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۴)، «نقش دولت و جامعه مدنی در فرایند توسعه»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی ۹۹.
- ۲۰- محمدعلی‌پور، فریده؛ مدرس، محمدولی؛ حسینی، سیدصمد (۱۳۹۸)، «تحول در نظام سیاسی آپارتاید در آفریقای جنوبی و صلح‌سازی»، پژوهشنامه علوم سیاسی ۱۴ (۲).
- ۲۱- موسسه آینده پژوهی جهان اسلام (۱۳۹۹/۴/۱۱)، «شیوع کووید ۱۹ و تغییرات ژئوپلیتیکی در خاورمیانه» <https://iiwfs.com/drtb> به آدرس
- ۲۲- موسسه آینده پژوهی جهان اسلام (۱۳۹۸/۱۱/۱۴)، «روایت جدید از هویت ملی عربستان و پیامدهای

- آن» به آدرس
 ۲۳- نصری، قدیر (۱۳۹۵/۴/۱۳)، «صنعت خشونت»، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه
<https://www.cmess.ir/Page/View/2016-07-03/373> به آدرس
- ۲۴- نصری، قدیر (۱۳۹۹)، «مناطق مساعد برای میزبانی حرکت‌های رادیکال سلفی تکفیری در جهان اسلام: گمانه‌هایی برای دهه منتهی به سال ۱۴۱۰ شمسی»، مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام ۲ (۲).
- ۲۵- نصری، قدیر (۱۳۹۴/۶/۷)، «افسانه دفن خشونت»، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه به آدرس
<https://www.cmess.ir/Page/View/2015-08-29/137>
- ۲۶- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۷/۳/۲۰)، «چگونه به قرارداد اجتماعی دست یابیم؟»، وبسایت دکتر محمود سریع‌القلم به آدرس
<https://sariolghalam.com/wtgi>
- ۲۷- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۴/۹/۲۲)، «چرا نمی‌توانیم سیستم درست کنیم؟»، وبسایت دکتر محمود سریع‌القلم به آدرس
<https://sariolghalam.com/yppi>
- 28- H. Mayer, Luke (2019), "Media and Public Opinion Effects On American Foreign Policy Under Bush, Obama, and Trump.", PhD diss., Trinity College.
- 29- Martin Jones, David, and M.L.R, Smith (2014), "Sacred Violence; Political Religion in a Secular Age.", Hampshire: Palgrave Macmillan.
- 30- C. Seip, Elise (2016). "Desire for Vengeance; An Emotion-based Approach to Revenge". Amsterdam: Offpage.n.
- 31- Ottaway, Marina, and David Ottaway (2020), "The New Arab Uprisings: Lessons from the Past.", Middle East Policy 26(1).
- 32- Celiku, Bledi (2018), "Why People Fight: Inequality, Exclusion, and a Sense of Injustice." Pathways for Peace: 109-130.
- 33- Hoggett, Paul (2018), "Ressentiment and Grievance." British Journal of Psychotherapy 34 (3): 393-407.
- 34- Morelli, Elizabeth Murray (1998), "Ressentiment and Rationality." Philosophical Anthropology: 80-86.
- 35- Oudenampsen, merijn (2018), "The Return of Ressentiment." University of Amsterdam: 167-183.
- 36- S. Nelson, Eric (2013), "The Question Of Resentment in Nietzsche and Confucian Ethic." Taiwan Journal of East Asian Studies 10 (1): 17-51.
- 37- Aeschbach, Sebastien (2017), "Ressentiment: an anatomy." PhD diss., university de Genève.